

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهيم

بدین بوم وېر زنده یک تن مېباد
از آن به که کشور به دشمن دهيم

سیاسی	Political
-------	-----------

نویسنده: موسوی

اعتراف زبونانه یک مزدور فرومایه

به یقین شما هم از طریق رسانه های خبری در جریان کنفرانسی که به اصطلاح وزارت خارجه اداره مستعمراتی کابل، در هفته قبل برگزار نمود؛ قرار گرفته اید. و می دانید که آن اداره به دوام فروش منابع مادی و معنوی فعلی کشور در صدد آن است تا برای آراستن و پوشاندن ماهیت کریه و وابسته خویش، از تاریخ کشور نیز هزینه نموده، با به میان کشیدن نام شخصیت های تاریخی شناخته شده، خیانت خویش را کتمان نمایند.

به همین مناسبت "علی یاور سلیمی" مصاحبه ای انجام داده بود با به اصطلاح وزیر خارجه اداره مستعمراتی "داکتر رنگین دادفر سینتا" که ذیلاً توجه شما را به قسمتی از آن جلب می نمایم. ناگفته پیداست که برخی از آن را به بحث کشیدن به معنای تأیید بقیه نبوده، ضمن آنکه تمام پاهو سرائی های آن عامل امپریالیزم آلمان را محکوم می نمایم، تمرکز خویش را بیشتر بر بخش های مهمتر آن قرار می دهم.

در همین جا باید از اداره پورتال ملی و مردمی "افغانستان آزاد- آزاد افغانستان" به خاطر گنجاندن آن خبر در بخش خبرهای خویش، صمیمانه ابراز امتنان نمایم. زیرا به هر اندازه ایکه بیشتر به این خبر مراجعه صورت گیرد به همان اندازه ماهیت وابسته و مستعمراتی اداره کرزی بیشتر آشکار می گردد.

وزیر خارجه اداره مستعمراتی کرزی در پاسخ به پرسش،
"اما با وجود تفاوتی که شما از آن نام بردید، وجوه مشترکی نیز میان آن دوره و عصر حاضر وجود دارد. به عنوان مثال در آن دوره افغانستان کشوری بود که تازه به استقلال رسیده بود و به شدت نیازمند جلب توجه و مساعدت جامعه جهانی بود. در دوران کنونی نیز افغانستان نیاز دارد تا جایگاه شایسته خود را در سطح جهان بدست آورد و جامعه جهانی به آن کمک کند. ولی آنگونه که مشاهده می شود، این دو سیاستمدار افغان بسیار موفقتر از مأموران سیاست خارجی امروز افغانستان عمل کردند. دلیل این امر چیست؟"

می گوید:
"آنها وزیران امور خارجه کشوری بودند که توانستند با قیام مردمی و به رهبری یک شاه ترقی خواه، بزرگترین قدرت استعماری آن زمان (انگلستان) را، شکست دهد. ولی متأسفانه امروز ما چنین چیزی را نداریم. ما دولتی را به میراث گرفتیم که نهاد های آن فرو ریخته بود و زیرساخت های اقتصادی هم از بین رفته بود. ملت هم به عنوان یک مجموعه واحد و متحد نتوانست تبارز کند. در نتیجه نوعی همسویی میان ما و نیروی خارجی در مبارزه با تروریسم بوجود آمد. درحالیکه در آن دوره ملتی واحد علیه یک قدرت استعماری مبارزه می کرد. اینها باعث می شد که اینها (طرزی و دروازی) به عنوان وزیران خارجه یک کشور مستقل، نیرومند تبارز کنند. درحالیکه ما مجبوریم در سیاست خارجی مان با یک ائتلاف حرکت کنیم."

در پاسخ بالا نکات آتی اعتراف شده است:

- ۱- قیام همگانی مردم
- ۲- موجودیت یک شاه ترقی پسند
- ۳- شکست دادن بزرگترین قدرت استعماری زمان خودش
- ۴- عدم حمایت مجموع ملت از اداره دست نشانده

۵ - تبنانی با امپریالیزم (نیروهای خارجی)

۶ - هر دو وزیر (طرزی و دروازی) به عنوان وزیران خارجه یک کشور مستقل و نیرومند تبارز نمودند آنچه را در لابلای جملات دیپلماتیک و ابهام آمیز کوشیده تا از انتظار مخفی ویا به صورت غیر مستقیم اعتراف نماید، قرار آتیست:

۱ - در لابه لای کلمات "به میراث گرفتیم.." می خواهد، این حقیقت را از انتظار مخفی دارد، که آنها اداره ای هستند مستعمراتی که به وسیله نیروهای اشغالگر به خاطر بر آورده ساختن اهداف متجاوزین و تامین منافع آنها به وجود آورده شده اند.

۲ - در جمله "در حالیکه ما مجبوریم در سیاست خارجی مان با یک ائتلاف حرکت کنیم" به صورت غیر مستقیم به عدم استقلال ویا به عبارت دیگر مستعمره بودن کشور، اعتراف آشکار صورت می گیرد.

۳ - ضمن یاد دهانی از قیام عمومی، شاه ترقی پسند، شکست دادن استعمار و حمایت مجموع ملت، می توان عکس آنرا که وضعیت فعلی اداره مستعمراتی باشد، نیز تداعی نمود.

اینکه چرا و روی کدام اهدافی این مزدور فرومایه به چنین اعترافی زبان باز می کند، ضمن عوامل دیگر ممکن یکی هم آن باشد، که از مجاری اطلاعاتی و امنیتی مربوطه خبر از کار برکنار شدن خود را شنیده است، وی که در مقطع خاصی زیر نام "شعله ای" روابط پشت پرده اش را با امپریالیزم آشکار ساخته، چاکری علنی برای قدرت های متجاوز امپریالیستی را پیشه نمود و از آن طریق آبروی تاریخی یک جریان ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی را به معامله گذاشت، شاید هنوز فکر می کند که یک مهره کاملاً سوخته و بی مصرف نبوده و باز هم خواهد توانست در بین روشنفکران مستقر در اروپا حرفی برای گفتن داشته باشد.

این خائن به وطن و مردمان دلیر آن هنوز نمی خواهد بپذیرد، که چنین اعترافی، نتنها از بارگناهانش نمی کاهد بلکه او را در قطار آنهایی قرار می دهد که آگاهانه و داوطلبانه به خیانت دست می یازند. وقتی از موقعیت یک کارمند بالا رتبه (وزیر خارجه) حتا در یک اداره مستعمراتی پذیرفته می شود که کشور مستقل نیست، سوالی که به وجود می آید، آن است که چرا در همچو اداره ای مشغول به کار است؟ آنهایکه نمی دانند ویا به چنین امری اعتقاد ندارند و هنوز هم ادعا دارند که گویا "غرب آمده تا افغانستان را یک دبی جدید بسازد"، شاید بتوانند زمانی نیت نیک شان را به مثابه دلیل مواضع خاینانه امروز شان تذکار دهند، هر چند تاریخ هیچ گاهی بر اساس نیت افراد اعمال آنها را به قضاوت نکشیده و بعد از این هم نخواهد کشید؛ مگر این مزدور فرومایه با چنان قضاوت و آگاهی، همان بهانه خاینانه را نیز نخواهد داشت، مگر اینکه مانند امروز بار دیگر و با صراحت بیشتر اعتراف به خیانت خود نموده و بگوید که به خاطر پول و تعلقات قبلی به این عمل دست یازیده، و به خاطر تامین منافع فردی به علاوه آن که به وطن خیانت نموده است، آبروی تاریخی یک جریان انقلابی را نیز به معامله گذاشته است. از آن گذشته مشوقی شده برای عده ای از افراد سست عنصر و بی ایمان، تا به پیروی از حرکت خاینانه وی، در مسیر خیانت گام گذارند. دلیلی که می خواهد به وسیله آن خیانت اش را رقیق و قابل فهم سازد، "عذر بد تر از گناه" را تداعی می نماید. به خصوص وقتی می نویسد:

"جهان آینده جهان وابستگی هاست. دورانی که دولت های ملی، حتی کشورهای بزرگی چون امریکا، چین و مجموعه اتحادیه اروپا نمی توانند بدون وابستگی زندگی کنند. اینها مقولات قرن نوزدهم یا اوایل قرن بیستم هستند که کشورها به عنوان دولت های ملی می توانستند بازیگر سیاست های بین المللی باشند."

در این قسمت از مصاحبه فیل "آقای وزیر!؟" یاد هندوستان نموده، می خواهد کوره سواد سیاسی اش را در بازار "جهانی شدن" عرضه نماید. اطمینان دارم که هر گاه پای مواضع سیاسی فعلی اش در میان نمی بود، این به اصطلاح "پروفسور" حقوق به نیکویی می دانست که همکاری های اقتصادی و روابط متقابل کشورها چیز نیست و وابستگی و انقیاد طلبی چیز دیگر.

وقتی امروز نیازمندی امریکا را به مواد خام خاورمیانه ویا بازار فروش محصولات اش در جهان می بنیم، وجدان آلوده می خواهد تا از آن به نتیجه وابستگی و انقیاد آن ابر قدرت به کشور های خاورمیانه استنباط گردد. امروز امریکای "جهانخوار" با تمام کشور های کره زمین به شکلی از اشکال در ارتباط سیاسی و اقتصادی قرار دارد، اما این ارتباط به علاوه آنکه باعث وابستگی آن کشور به کشور های دیگر نشده، زمینه آنرا به وجود آورده است تا از موضع یگانه ابر قدرت با غارت و چپاول کشور های دیگر و در صورت ایستادگی با به دار کشیدن رهبران آنها، منافع خویش را تامین نماید. تا هنوز جسد آویزان "صدام" جلاد از خارجه ها زوده نشده تا در درک معنای وابستگی امریکا بد فهمی به وجود آید.

این درست است که در شرایط کنونی برای هیچ کشوری ساده نیست تا "روبینسون کروزو" گونه تنها در یک جزیره زندگی نموده و از تماس با سایر کشور ها پر هیز نماید. مشکل در این نیست که چرا کشور ها باهم در ارتباط اند، بلکه سوال اساسی در چگونگی ارتباط بین کشورهاست که یکی را حاکم می سازد و دیگری را محکوم. به یک کشور حق می دهد تا به خاطر تامین منافع غارتگرانه اش تمام موازین قبول شده بین المللی را زیر پا گذارد، عکس آن از دیگری می خواهد تا به انقیاد تن داده، برای زنده ماندن خود پابوسی و نوکری

پیشه نماید. یک کشور با تکیه بر ماشین جنگی عظیم و مخرب اش، به مثابه "قدر قدرت" عمل نموده، بتواند روزانه ده ها تن را در یک عمل جنایتکارانه به خاک و خون کشاند و هیچ قدرتی را پاسخگو نباشد، و از آن دیگری بخواهد "تاجلو اسب را محکم بگیرد". چنین روابطی بین هر چند کشوری که که حاکم باشد، روابطیست غارتگرانه از سویی و انقیاد طلبانه از سوی دیگر که هیچ ربطی به ارتباط متقابل بین کشور های مختلف ندارد. ما در زندگی عادی هر کدام در جوار منزل با چند همسایه سروکار داریم، در صورتی که خواسته باشیم بر مبنای تحلیل داهیانه؟! یک مزدور خود فروخته روابط همسایه داری خویش را عیار سازیم باید به همسایه ها حق دهیم تا در تمام امور زندگی ما مداخله تعیین کننده نمایند. در چنین صورتی شاید دور از انتظار نباشد هر گاه هنگام نامگذاری طفل جدید، به جای نام پدر، نام تمام همسایه ها درج کتاب احصائیه گردد.

با مثالی که در بالا تذکار یافت امید است قضیه اندکی روشن شده باشد که همسایه داری نیک پیشه نمودن چیز است و طفل خود را به نام تمام همسایه ها کردن چیز دیگر. با تأسف که برداشت وزیر خارجه اداره مستعمراتی، از روابط جهانی و وابستگی متقابل همسایه داری از نوع دوم بوده، به چیزی که نمی تواند بیندیشد، داشتن حقوق و وجایب مساوی توأم با احترام متقابل و عدم مداخله در امور یک دیگر است، در هنگامی که کشور ها خواسته باشند باهم ارتباط برقرار نمایند.

مردم افغانستان همانطوریکه در زندگی شخصی خود را متعهد به همسایه داری نیک می دانند در امور کشوری نیز، از عین موضع حرکت نموده هیچ گاهی و در هیچ حالتی به کشور دیگری این حق را نمی دهند که به جای آنها تصمیم گرفته، فرزند شان را به نام خود نامگذاری نماید. حال اگر مقامات اداره مستعمراتی درکل به چنین تحلیل و موضع گیری رسیده اند ناز شست شان! آنها می توانند از طرف خود به هر تعداد اسمی که به جای اسم پدر برای فرزندان شان انتخاب می نمایند، دست یازند؛ زبان ما لال اگر حرفی بزنیم، مگر وقتی پای روابط کشور ما با کشور های دیگر در میان باشد باید بدانند که از پیشینیان چنین آموخته ایم:

رفتن به پای مردم بیگانه در بهشت حقا که با عقوبت دوزخ برابر است

بحث در باره سایر چرندیات "سپنتای مزدور" را می گذاریم برای وقت و زمان دیگر. که گفته اند: این رشته سر دراز دارد.

